

هنر نو - نقاشی نو

از چندی قبل وسوسه ای بدلم افتاد که چند کلمه درباره «هنر نو» بنویسم و بدون مجامله و تردید نظر خود را مختصر و صریح بیان کنم. مقاله حاضر حاصل میل شدیدی است که برها ساختن گریبانم از چنگ این وسوسه داشتم.

البته این که می گوئیم «هنر نو» منظور هنری است که مدت نیم قرن اخیر در تمدن مغرب زمین بوجود آمده و ترشحاتی از آن به مملکت ما هم رسیده است می خواهیم به بینیم آیا عاقلانه و رواست که فقط به علت آنکه با آثار شعراء و نویسندگان و نقاشان و پیکر تراشان و آهنگ سازان دوران های گذشته انس و آشنائی بیشتری داریم، منکر اصالت و حقانیت «هنر نو» شویم؟ می خواهیم به بینیم آیا پسندیده و منطقی است که چون خودمان نتوانسته ایم زیبایی های آثار هنری نیم قرن اخیر را درست درک کنیم، زیرا که بدان دل نداده ایم و در آن غورو ممارست ننموده ایم، بی محابا دست بانکار بز نیم و آنچه را که نبوغ هنری دنیای غرب در این مدت بوجود آورده مطرود یا مکروه بشماریم؟ و باز به بینیم آیا انصاف است که دائماً از نیش های زهر آلود تمدن بی رحم مغرب زمین بخود به پیچیم ولی از شهد آثار هنری آن کامی شیرین نسازیم؟ اصلاً در سراسر جهان تمدن آریا سازوار است که مردم امروز با زدست دادن کلیه اعتقادات و تکیه گاههای مذهبی و اخلاقی و اجتماعی خود، ایمان و بستگی به هنر را نیز از دست بدهد؟

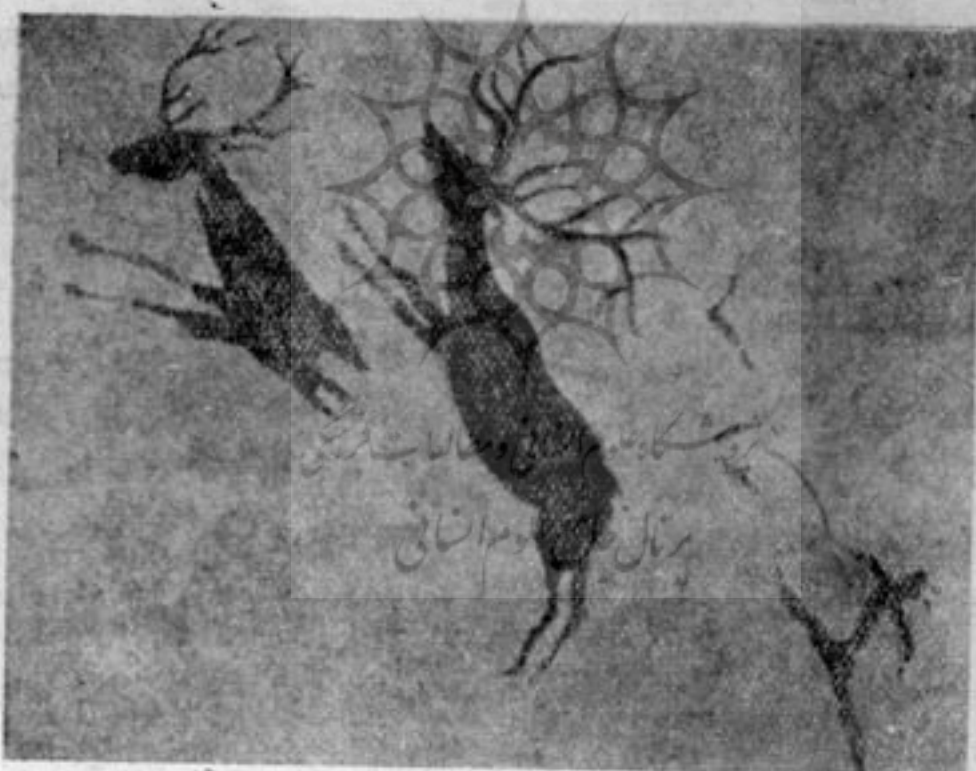
بالاخره باید تعارف و تمجید را کنار گذاشت. وقت آنست که بصراحت گفته شود «هنر نو» متعلق و وابسته به تمدن کنونی مغرب زمین است و زبان دل و نمودار زندگی مادی و معنوی انسان امروزی است. این هنر نه فقط واقعیت و اصالت دارد بلکه هنری پر ارزش و عالی است که با درخشان ترین دوره های هنری بشر برابری می کند. هر که حوصله و جرأتش را ندارد دم فرومی بندد و بکناری می نشیند، اما آنکه بجستجو افتاده، خطر می کند و دل باین دریای پهناور می زند بی شک دست خالی از در و صدفی باز نمی گردد.



سال ۱۸۹۴ در تاریخ علم و فلسفه اهمیت خاصی دارد زیرا از آن سال بپس متدرجاً در زمینه علوم فیزیک و شیمی و زیست شناسی و روانشناسی و ریاضیات و فیزیک نجومی و فیزیک اتمی تحولات و ترقیات سریع بوجود پیوست، بطوریکه می توان سال مذکور را از لحاظ علم و فلسفه و هنر انتهای قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم دانست. بنظر نگارنده در میان این تحولات دو چیز بیش از همه در ایجاد فلسفه و هنر قرن بیستم مؤثر بوده است. یکی ترقی و توسعه روانشناسی

واهمیت روز افزون نیروها و فعالیت های شعورنهایی در زندگی روحی و بدنی انسان ، و دیگر از هم پاشیده شدن اساس علوم فیزیک و مکانیک قرن نوزدهم در اثر ظهور کشفیات مربوط به رادیواکتیویته و فیزیک اتمی و پیدایش فرضیه «نسبیت» انشتاین و نظریه «کوانتم» پلانک .

مهمترین نتایج حاصله از این دو تحول بزرگ آن بود که اولاً اطمینان انسان از علوم مثبت و از واقعیت موجود و طبیعت محسوس سلب شد ؛ و ثانیاً روز بروز براهمیت و اصالت زندگی روحی و دید درونی ، هوس ها ، خواب و خیالها ، و احتیاج توسل بایمانی تازه و ماوراء دنیای خاکی افزوده گردید . اگر بر این تحولات فکری ، حدوث دو جنگ وحشتناک جهانی و یأس و بدبینی و شکست روحی و فریاد عصیان حاصل از آن را اضافه کنیم علل اصلی پیدایش هنر شصت سال اخیر و عوامل متشکله آنرا بطور عمده شناخته ایم .



نسوانه ای از نقاشی های غار لاسکو متعلق به پانزده هزار سال پیش

در نتیجه این تغییرات ملاحظه می کنیم که در قرن حاضر بسیاری از متفکران و هنرمندان از عالم زمین و ماده و واقعیت خارج ، می برند ، و بعالم بالا ، بعالم روح و عرفان ، و بعالم تخیلات و رؤیای خود می گرایند . نسبت بهرچه مقرراتی و منطقی و اجتماعی است تنفر شدید نشان میدهند ، زیرا از آنها

جز رنج و وحشی گری و ابتذال چیزی عایدشان نگردیده ، و باعکس العملی تند و زنده بدنای کودکی و بدویت ، بدنای اندیشه های شخصی و احساس خالص و عمیق پناه برده ملجائی برای خود می جویند . عدد و اتم و قانون را پشت سر می گذارند تا انسان واقعی را با کلیه تجلیات روحی اش در پیش چشم داشته باشند و در پرستش انسان به آن مقام می رسند که عالی و دانی ، عاقل و مجنون ، سالم و بیمار و زاهد و بدکار را به یک چشم مینگرند . هنرمندان امروزی از اطاعت و پیروی خدایان قدیم سر می پیچند تا خود مانند خدایان خلقت تازه کنند .

بالنتیجه می بینیم که با گردش قرن متدرجاً آسمان شعر را ستارگانی چون الوار ، الیات ، آراگون و میشود ، زینت میدهند و قلمرو نویسندگی مسخر پیکرهای غول آسانی چون جی.ز.جویس ، کافکا ، و یرجینیا وولف ، فاکنر ، سارتر و ژبرود و می گردد . عرصه نقاشی پهنای خود را محل هنرنمایی مبتکرانی چون براك ، پیکاسو ، شیریکو ، دالی ، مونش و روتومی نماید ؛ و دنیای پیکره ها عناصر خود را بی قید و شرط در اختیار خلاقانی بعظمت هنری مور ، برانکوزی ، هانس آرپ ، جیاکو متی و گابو می گذارند .

حالا دیگر نویسندگانی چون زولا ، فلوبر ، دیکنس و تولستوی و شعرائی مانند هوگو ، لکننت دولیل ، پوشکین و براونینگ و نقاشانی از قبیل میله ، کورو ، مانه ، هویسلر و تورنر و پیکرتراشانی چون رود ، رودن و ما بیول خود انصاف می دهند که مرد قرن بیستم ، مردیکه عصبانی دسر و زخمی برقلب دارد ، مردیکه بخون جگر نیروی اتم را بیرون می کشد تا خون خودش را با آن بر زمین ریزد ، مردیکه دسر گشتگی علم و اندیشه از بیراهه ها به بیغوله ها پناه می برد ، مردیکه زبان هموطنش را نمی فهمد ، احتیاج به بیانی تازه ، دیدی تازه و هنری تازه دارد .

و اما نقاشی

آنچه در بالا گذشت از جهات مختلف در مورد هنر نقاشی و پیکر تراشی نیز کاملاً صدق می کند . روح عصر حاضر بغوی در هنر نقاشی منعکس است . تصویر واقعی آدمی که مغز و قلبش از آن خودش نیست و در مدتی کوتاه زیر چکمه تحکم و تبلیغات سیاست های مختلفی قرار گرفته و از میان اردو گاههای جنگی دست بدست چرخیده و در آن لحظه ای که غرش توپ و تانک را از پائین می پاید ، از بالا بتوسط غولهای آسمانی بمباران بسته شده ؛ تصویر آدمی که استقرار زندگی و ایمان و امنیت روحی اش را از دست داده و وجودش با جزاهنا مربوط و از هم-

گسیخته‌ای تجزیه شده است یکی از همان چهره‌های کج و معوج و نامنظم و کریه می‌باشد که پیکاسوروی پرده آورده است .
 آثار بسیاری از نقاشان بزرگ معاصر معرف مرد امروز و تمدن ماشینی و جنگی کنونی است . «نقاشی نو» هدف و روش تازه‌ای دارد . «نقاشی نو» عمیق و پیچیده و دردناک است ؛ ستم‌دیده و نگران است ؛ خالص ، بیچگانه و معصوم است ؛ خیال‌باف ، افیونی و خواب‌آلود است ؛ خشن ، بیرحم و مکروه بسند است ؛ یا لطیف و در یاد دل و آسمانی است .



رقص اسکواش Dancing Squash توسط یکی از سرخ پوستان آمریکا

نقاشی و پیکرتراشی نو با دنیاهای و موجوداتی بی‌نام و نشان سر و کار دارند . نقاشی و پیکرتراشی نو با مفاهیم کلی ، با مجردات ذهنی ، با موجودات ماوراء زمینی سروکار دارند و برای نمایاندن آنها سنگ و فلز و حجم و خط و رنگ و سطح و سیم و چوب و مواد پلاستیک را بهر نوع که لازم و مناسب دیدند

بکار می‌برند .
نقاشی و بیکر تراشی نو را باید در این شرایط و احوال دید و شناخت و



قالیچه شیروانی بانقوش هندسی

تحصین کرد . دیگر امروز هدف و روش نقاشی و بیکر تراشی ، شباهت سازی و ضبط صحنه های تاریخی ، یا نمایش تجملات زندگی ثروتمندان ، یا تبلیغ

دستورات اخلاقی و دادن بند و اندر زهای پدرا نه ، یا بیرون آوردن پیکری
عین طبیعت از میان سنگ و یا تجسم سرداری فاتح در میان اسب و توپ و شمشیر
یا نقل قصه ای که واقع شده ، یا ساختن رنگ و سایه ای که عیناً طبیعت مشهود را
در جلوی چشمان ظاهر کند و یا طراحی نقش و نگاری ظریف و دقیق ، نیست
بلکه بمکس می بینیم که کلیه این تمایلات و هنر نمایی ها در نظر نقاشان و پیکر-
تراشان دوران اخیر مطرود و سخیف شمرده می شود .



اینک اشاره به يك موضوع مهم را که ممکن است بعداً توسط اهل فن
مورد شرح و تفسیر و مقایسه بیشتری قرار گیرد ضروری می دانم : هنر ایران
از ابتدای پیدایش ، هم در زمینه نقاشی و طراحی و پیکره سازی و فلز کاری
و نقش های قالی و پارچه بافی ، با اشکال و موجودات مخلوق ذهن و طرح ها و
ترکیبات انتزاعی و دگرگون شده و دور از طبیعت مشهود سرو کار داشته ،
و هم بعدها در میدان شعر و نثر با مفاهیم کلی و مجردات عقلی و خواب و خیالهای
بیحد و انتها ، انس و هیزبستی داشته است ؛ و بهمین جهت بنظر نگارنده ، فکر
و ذوق هنر ایرانی که با گذشته درخشان هنری اش آشنا و رام باشد بهتر از هر
قوم و ملتی می تواند « هنر نو » را ادراک کند و از زیباییهای آن متلذذ گردد و
قرابت و هم آهنگی خمیره و تمایلات اصلی آنرا با هنر چند هزار ساله خویش بسنجد .
بعبارت دیگر ملتی که آثار سفالین و نقش نگارهای حیوانی و نباتی ایران باستان ،
پیکره ها و نقش برجسته های سنگی و فلز کاریها و پارچه های زربفت دوره های
هخامنشی و ساسانی ، و ترکیبات طراحی و رنگ آمیزی نقش قالی ها و کاشی کاریها
و نوشته های کوفی و دیگر کتیبه های مساجد ، و مینیاتورهای قرون بعد از اسلام ،
و دریای پهناور ادبیات ، و مردی چون مولوی را در گذشته تابناک و پرافتخار
خود دارد ، توانائی درک « هنر نو » و ذوق التذاذ از آن را نیز در آستین
دارد . . . ولی نمیداند زیرا که خود را نمی شناسد .

پرویز مرزبان